هو العلیم

شرح حالات امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز بیستم ماه مبارک رمضان

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

«در این روز دور خانه أمیرالمؤمنین خیلی جمع شدند. خبر ضربت خوردن آن حضرت به اطراف و اکناف از کوفه رسیده و شیعیان شهرها و بلاد و قصبات به کوفه روی آور می‌شوند و همه یکسره دورخانه أمیرالمؤمنین، و دو تقاضا دارند: یکی ملاقات أمیرالمؤمنین، و دیگر کشتن ابن ملجم. فریاد می‌زنند: بدهید به دست ما، ما انتقام بگیریم!

و ابن ملجم به دستور أمیرالمؤمنین در گوشه خانه بسته شده است و حضرت اجازه نداده‌اند او را بکشند وقصاص کنند؛ فرموده‌اند:

"ای حسن جان! اگر من از این ضربت رهایی یافتم و بهبود حاصل شد، خودم می‌دانم و او، اگربخواهم قصاص می‌کنم و اگر بخواهم عفو می‌کنم، و البتّه عفو می‌کنم؛ و اگر از اینضربت به عالم آخرت رحلت کردم تو ولی دم من هستی، می‌خواهی قصاص کنی می‌خواهی عفوکنی، و خدا عفو کنندگان را دوست دارد." [1]

لذا در زمان حیات أمیرالمؤمنین کسی جرأت ندارد ابن ملجم را بکشد؛ آن حضرت اجازه نداده. مردم هم جمع شدند فریاد می‌زنند که ابن ملجم را می‌خواهند. حضرت امام حسن علیه‌السّلام درب را باز کرد و چندین مرتبه پیغام أمیرالمؤمنین را به مردم رساند، و مردم فهمیدند که ابن ملجم تا زمانی که أمیرالمؤمنین حیات دارد کشته نمی‌شود؛ ولی می‌خواهند ملاقات کنند.

درب خانه أمیرالمؤمنین تادیروز باز بود و مردم هر کس که می‌خواست آزادانه می‌آمد و حضرت را ملاقات می‌کرد،ولی از امروز صبح دیگر در بسته شد و حضرت اجازه ملاقات نمی‌دادند. حال حضرت ساعت به ساعت سنگین‌تر می‌شد و تحمّل ملاقات نداشتند.

أصبغ بن نُباته می‌گوید: با حارث همدانی وسُویدِ بنِ غَفَلة و جماعتی دیگر از اصحاب دور خانه أمیرالمؤمنین جمع بودیم و می‌خواستیم اجازه بگیریم و یک بار دیگر أمیرالمؤمنین را ببینیم. (اینها از اصحاب بزرگ أمیرالمؤمنین هستند؛ أصبغ بن نُباته از شیعیان خالص و از روات احادیث و از فقها است.) یک مرتبه دیدیم صدای شیون از میان خانه أمیرالمؤمنین بلند شد. مردمی که بیرون درب بودند آنها هم همه صدا به شیون و ناله بلند کرده بودند.

حضرت امام حسن علیه‌السّلام درب را باز کرد، گفت: "ای مردم متفرّق شوید! پدرم حال ملاقات ندارد و دیگر اجازه ملاقات ندارید، خدا شما را رحمت کند، متفرّق شوید." همه مردم رفتند ولی من نرفتم.یک ساعت درنگ کردم، صدای گریه و ناله بلند شد، من هم بلند گریه کرده بودم.

---

[1] بحارالأنوار، ج ٤٢ ، ص٢٠٧.

حضرت امام حسن آمد گفت: "ای أصبغ چرا نرفتی؟ مگر پدرم پیغام نداد که بروی؟" گفتم: به خدا قسم پایم قدرت رفتن ندارد و جانم توانایی رفتن ندارد؛ تا امام خود را نبینم کجا بروم؟ حضرت امام حسن داخل شد و برگشت، فرمود:"بیا!"

من وارد شدم دیدم أمیرالمؤمنین را خوابانده‌اند و به بالش‌هایی تکیه داده‌اند و یک دستمال زردی برسر آن حضرت پیچیده‌اند که رنگ آن حضرت از دستمال زردتر است. افتادم روی پاهای آن حضرت و می‌گریستم.

آقا فرمود: "ای أصبغ برخیز،برخیز! چرا چنین می‌کنی؟! من راه بهشت در پیش دارم. چرا گریه می‌کنی؟!"

گفتم: می‌دانم ـ ای امام من ـ شما راه بهشت در پیش داری، من بر بدبختی خود و بر تنهایی خود و بر فراق شما گریه می‌کنم.

آقا رو کرد به من، فرمود:"می‌خواهی لابدّ برای تو حدیثی بگویم؟"

عرض کردم که: برای همین جهت آمده‌ام که در این ساعت از شما یک حدیث بشنوم.

أمیرالمؤمنین فرمود: در همان ساعت آخر حیات پیغمبر بود که من وارد شدم، پیغمبر فرمود: ای علی، برو در مسجد و اعلان کن: **الصّلاة جامعة**[تا] مردم جمع بشوند، و این سه مطلب را به مردم پیغام بده:

أَلا مَن عَقَّ والِدَیهِ فلَعنَةُ اللهِ علَیه! أَلا مَن أَبَقَ مِن مَوالیهِ فلَعنَةُ اللهِ علَیه! أَلا مَن ظَلَمَ أَجِیرًا أُجرَتَهُ فلَعنَةُ اللهِ عَلَیه!

"آگاه باشید ای مردم! کسی که پدر و مادر خود را عاق کند و آنها را ناراضی بدارد، لعنت خدا بر اوست! کسی که از دست مولای خود بگریزد لعنت خدا بر اوست! کسی که اجرت اجیری را ندهد، مزد او را ندهد، لعنت خدا بر اوست!"

من آمدم در میان مسجد واعلان کردم:الصّلاة جامعة! مردم جمع شدند، رفتم بر بالای منبر و این پیغام پیغمبر را به مردم رساندم. یکی از بین جمعیّت برخاست و گفت: یا علی! مقصود از این جملات چیست؟ شرحی برای ما بکن. من هیچ نگفتم. برگشتم خدمت رسول خدا، عرض کردم: یارسول اللَه، جانم فدایت! من پیغام شما را به مردم رساندم ولی یکی از جمعیّت برخاست و از من تقاضای شرح کرد و چون از شما نپرسیده بودم چیزی نگفتم.

بعد أمیرالمؤمنین رو می‌کندبه أصبغ می‌گوید: ای أصبغ، دستت را بده! أصبغ دستش را می‌دهد. بعد گفتند: این انگشتت را بیاور. انگشت أصبغ را أمیرالمؤمنین گرفتند و گفتند: همین طوری‌که من الآن انگشت تو را گرفتم پیغمبر انگشت مرا گرفت و گفت:

"ای علی، من و تو دو پدر این امّت هستیم، کسی که ما را عاقّ کند و نافرمانی کند از رحمت خدا دور است! ای علی، ما موالی این امّت هستیم، کسی که از سنّت ما بگریزد ازرحمت خدا دور است! ای علی، ما اجیر این امّت هستیم، کسی که مزد ما را ندهد به نافرمانی خدا، او از رحمت خدا دور است!"

این جملات را أمیرالمؤمنین فرمودند و بعد بی‌هوش شدند. و زهر در بدن آن حضرت به اندازه‌ای اثر کرده بود که حضرت گاهی اوقات ران راستشان را بالا می‌آوردند می‌گذاشتند زمین، بعضی اوقات ران چپ؛ در همان حال بی‌هوشی.

من نشسته بودم باز أمیرالمؤمنین به هوش آمدند، گفتند: "ای أصبغ، نشسته‌ای؟!"

گفتم: جانم فدایت، بلی.

گفتند: "می‌خواهی یک روایت دیگر برایت بگویم؟"

عرض کردم: بفرمایید.

أمیرالمؤمنین فرمود: یکروزی من خیلی اوقاتم تلخ بود (از شدائد و مصیبات این منافقین امّت و کارشکنی‌ها واینها) غم تمام وجود مرا گرفته بود و در کوچه باغ های مدینه می‌رفتم، پیغمبر به من برخورد کردند، گفتند: یا علی چرا این قدر غمگینی؟ تمام وجودت را غم گرفته! گفتم:یا رسول اللَه، مگر نمی‌دانی؟

پیغمبر فرمودند که: می‌خواهی حالا برایت یک حدیث بگویم از این غم بیرون بیایی و دیگر تو را غم نگیرد؟

عرض کردم: جُعلتُ فِداک بفرمایید.

پیغمبر فرمودند: ای علی!بدان که در اثر این زحمات و این لطمات و این مجاهدات، خداوند مقامی به تو در روز قیامت عنایت می‌کند که به کسی عنایت نکرده. منبری می‌گذارند در محشر به نام "منبرُالوسیلة" و من در بالای آن منبر در پلّه هزارمین می‌نشینم و تو یک پلّه از من پایین‌تر می‌نشینی و لوای حمد را جبراییل به دست من می‌دهد، من به دست تو می‌دهم.آن وقت یک پلّه پایین‌تر "رضوان" خازن بهشت، و یک پلّه پایین‌تر "مالک"خازن جهنّم است، و بعد تمام خلائق من الأوّلین و الآخرین از سُعدا و أشقیاء و حتّی از اولیاء خدا و صالحین و پیغمبران هم روی این درجات منبر قرار می‌گیرند، و تمام امّت‌ها در صحرای محشر.

"رضوان" خازن بهشت که یک درجه از تو پایین‌تر نشسته رو می‌کند به تمام اهل محشر می‌گوید: ای اهل محشر! اگر مرا می‌شناسیدکه می‌شناسید، اگر نه من خودم را معرّفی می‌کنم، من خازن بهشتم! خداوند کلیدهای بهشت را که در دست من است امر کرده است به پیغمبر آخرالزّمان برسانم، من به پیغمبر رساندم، پیغمبر فرمود: بینداز در دامان علی.

بعد "مالک" خازن جهنّم(مالک جهنّم) می‌گوید: ای اهل محشر! هر که مرا می‌شناسد می‌شناسد، اگر

نمی‌شناسدمن خودم را معرّفی می‌کنم، من مالک [خازن] جهنّم هستم! خداوند علیّ أعلی مرا امرکرده که کلیدهای جهنّم را به پیغمبر آخرالزّمان بدهم، به آن حضرت دادم، آن حضرت به من امر فرمود که بینداز در دامان علی.

یا علی! در روز قیامت کلیدهای بهشت و جهنّم در دامن تو انداخته می‌شود، و جهنّم و بهشت بر اساس این میزان عدل و انصاف و ولایت و محبّتِ تو قسمت می‌شود. هر کس به مقام تو نزدیک است به بهشت، و هر کس دور است اهل جهنّم است. و این میزانی است که خداوند علیّ أعلی به تو عنایت کرده [است].

آن وقت یا علی من بر می‌خیزم،تو هم برمی‌خیزی، من دست می‌زنم به [دامن] عرش پروردگار، (به عرش رحمت) تو دست می‌زنی به کمربند من، اهل بیت تو دست می‌زنند به کمربند تو، و شیعیان همه دست می‌زنند به کمربند اهل بیت.

عرض کردم: یا رسول اللَه!آن وقت همه به بهشت می‌روند؟!

سه مرتبه پیغمبر فرمود:"إی و ربِّ الکعبة!" بله، آن وقت همه به بهشت می‌روند." تمام این جمعیّت و شیعیان ومحبّین که دست زده‌اند به دامان اهل بیت، و اهل بیت به دامن تو، و تو به کمر من، و من به دستگاه رحمت پروردگار و عرش خدا، همه به بهشت می‌روند به لطف خدا. این آخرین جمل أمیرالمؤمنین از حدیثی بود که برای من بیان فرمود.[1]

باز أمیرالمؤمنین بی‌هوش شد؛ چند لحظه‌ای دیگر چشمان خود را باز کرد. حضرت امام حسن علیه‌السّلام یک کاسۀشیری برای أمیرالمؤمنین آورده بود، حضرت گرفتند و دست مبارکشان می‌لرزید؛ یک جرعه خوردند بعد به حضرت امام حسن فرمودند:

"این شیر را ببر برای اسیر خود، این اسیر است در دست شما، با اسیر خود به رفق و مدارا رفتار کنید، بر من یک ضربت زده فقط می‌توانید بر او یک ضربت بزنید، مبادا او رامُثله کنید (گوش و دست و چشم و پا و زبان او را ببرید)، مبادا او را آتش بزنید.شنیدم از حبیب خود پیغمبر که می‌فرمود: خدا مُثله را مکروه دارد و مبغوض دارد ولو نسبت به سگ گزنده‌ای.[2]ای حسن! از آنچه می‌خوری به آن بخوران، و از آنچه می‌آشامی به او بیاشام." حضرت امام حسن عرض می‌کند: پدرجان! این ملعون، أشقی الآخرین، تو راکشت و تمام مؤمنین را مصیبت زده کرد، و خانه‌های کوفه را یتیم کرد، و بچّه‌های یتیم و زنان بیوه را در بدر و گرسنه کرد، و لباس سیاه و ماتم در بَرِ ما کرد، و تودائماً بر او سفارش می‌کنی؟!

حضرت فرمود:

---

[1] بحارالأنوار، ج ٤٠، ص٤٤.

[2] بحارالأنوار، ج ٤٢، ص٢٥٦.

”ای حسن جانم! مگر نمی‌دانی ما خاندان رحمتیم؟! ما بر همان اساس عدلیم و نباید از آن تجاوز کنیم.“

سیّدالشّهداء علیه‌السّلام که مانند ابر بهاری گریه می‌کرد و چشمانش از شدّت گریه مجروح شده بود، اشک‌های آنحضرت بر صورت أمیرالمؤمنین ریخت؛ آقا چشم‌های خود را باز کرد، فرمود:

”ای حسین! به حقّ من بر تو گریه نکن، الآن در آسمان بودم دیدم گریه تو ملائکه را به گریه درآورده!“

آن وقت امام حسین را در آغوش کشید و فرمود:

”بزودی می‌بینیم که این امّت کینه‌های دیرینه را از شما بگیرند و زیر شمشیر ستم شما را قطعه قطعه کنند، برشما باد به صبر و استقامت!“

«وسَیعلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أي مُنقَلَبٍ ینقَلِبُون. إنّا لله و إنّا إلیه راجِعون.»[1]

[1] بحارالأنوار، ج ٤٢، ص ٢٩٠؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علاّمه طهرانی، ص ٥٨٩